



نشر چهارزاد

کتاب‌های بزرگ ۲



افلاطون

چکیده جامع کل آثار
و
یک مقاله از امرسن

ترجمه و تقریر: بهنام چهارزاد

Platon
www.ketab.ir



از طرح جامع بازآفرینی پارسی آثار بزرگ ادبیات کلاسیک جهان
کتاب‌های بزرگ (منتخب آثار فاخر میراث فرهنگی بشری)

سرشناسه: افلاطون ۳۴۷-۴۲۷ ق.م. / Πλάτων / Plato / عنوان و پدیدآور: افلاطون چکیده جامع کل آثار و یک مقاله از رالف والدو امرسون. مترجم انگلیسی جان ام کوپر cooper. John. m
(madison) بازآفرینی و تقریر پارسی: بهنام چهرزاد / مشخصات نشر: تهران چهرزاد
۱۴۰۱ / مشخصات ظاهری: ۴۸۶ ص / مصور / شابک: 9786229754887 / وضعیت فهرست نویسی: فیبا / عنوان اصلی: plato complete works: فلسفه قدیم: philosophy ancient
بهنام چهرزاد. مترجم ۱۳۵۸ / رده بندی کنگره B۲۵۸ / رده بندی دیویی ۱۸۴ / شماره کتابخانه ملی
۸۸۸۸۴۷۶ / اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



ناشر: چهرزاد

ناشر تخصصی کتاب و نشریات ادبیات جهان

افلاطون چکیده جامع علم آثار و ادبیات چهرزاد

ناشر: نشر چهرزاد

اجرای رایانه ای طرح جلد: محسن سعیدی

نوبت چاپ: چهارم - تابستان ۱۴۰۳

شمارگان: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۵۴۸-۸-۷

قیمت: ۵۶۰ هزار تومان

Email: chehrzadpub1924@gmail. co

تماس با ناشر: instagram: entesharat_chehrzad

هرگونه استفاده از این کتاب اعم از نسخه برداری فیزیکی، دیجیتال، صوتی یا...
منوط به اجازه قانونی ناشر است.

فهرست ♦♦♦

۱۳	شرح مختصر زندگی افلاطون
۱۷	پیشگفتار مترجم
۳۳	توضیح کوتاه در مورد امرشن
۳۷	افلاطون یا فیلسوف
۹۹	فهرست مختصر منابع امرشن

۱۰۱	ادبی، زیباشناختی، اخلاقی	مکالمات
۱۰۳	چیستی عشق	بزم
۱۱۳	عشق و زیبایی	فایدروس
۱۲۳	میترا، نفس	چارمیدس
۱۳۳	در مورد شجاعت	لاخس
۱۴۱	زبان شگفتی و معنیاء واژه	کراتیلوس
۱۵۵	دین و دینداری در فلسفه یونانی	اوتیفرون
۱۶۱	هنر روایت در سخن و ادبیات	ایون
۱۶۷	زیبایی	هیپاس
۱۷۱	دوستی و همگرایی	لیزیس
۱۸۱	پاسداشت قرزانی (قابلیت) و دانایی	آلکییادس

۱۸۷	سیاسی، اجتماعی، تاریخی	مکالمات
۱۸۹	در آفرینش جهان	تیمائوس
۲۰۵	تاریخچه انسان کهن (ادامه تیمائوس)	کرتیس
۲۱۳		سیاست
۲۱۹	در پاسداشت جان بر کفان میهن	منکسوس
۲۲۳	نخستین طرح مدون سرنمون (ایده)	جمهور
۲۶۵		قوانین

۳۰۷	فلسفی، منطقی، جدلی	مکالمات
۳۰۹	دانایی	پروتاگوراس
۳۲۵	فرزانی یا قابلیت	منون
۳۳۳	بحثی پیرامون شناخت / معرفت	تثائه تئوس (نوریزون)
۳۴۷	ایده و واحد	پارمنیدس
۳۷۵	لذت	فیلبوس
۳۹۷	استدلال منطقی	سوفسیت
۴۰۷	فن سخنوری در نغی سوفسیت‌گری	گرگیاس
۴۲۱	گفتگویی جدلی	اوتیدم
۴۳۵	آخرین روزهای عمر سقراط	مکالمات
۴۳۷	دفاعیه سقراط در محکمه آتن	آپولوژی
۴۴۷	در ادامه دفاع سقراط	کریتون
۴۵۱	روح کی روح	فایدون
۴۷۱	کریتون (ادامه مطالب)	نامه‌های افلاطون
۴۷۷		درک افلاطونی افلاطون
۴۸۷		نمایه
۴۹۱		فهرست منابع اصلی

شرح مختصر زندگی افلاطون^۱

(دیوجنس لائرتیوس)

آریستوکلس، پلیتو (Plato) یا افلاطون، فرزند آریستون و پریکتیونه و به روایتی از نوادگان سملونه سخنور بزرگ و نیز از اعقاب پوزیدون (پادشاه افسانه‌ای آتلانتیس) بوده که در ۴۲۷ پ.م در روز تولد آپولون در آتن یا حوالی آن (ایگینا) به دنیا آمد و در ۳۴۸ پ.م در ۸۴ سالگی درگذشت.^۲ او در نوجوانی نزد آریستون ورزش پهلوانی مرسوم روزگار (ریمناستیک) را آموخت اما^۳ به نقاشی، ترانه‌سرایی و سرودن بندهای سوگوار (تراپید) نیز روی آورد. او در بیست سالگی به جرگه شاگردان سقراط پیوست؛ پس از آن به نقاط به مگارا رفت و به محضر اقلیدس شتافت سپس برای دیدار ثئودوروس ریاضی‌دان به کورنه رفت، از آن‌جا نیز برای دیدار با حکمای مکتب پیتاگوریان (فیثاغورث)، فیلولائوس و یوروتوس به ایتالی، نیز از آن‌جا برای بهره‌مندی از مکتب تعبیرگران اراده‌خدایان راهی مصر شد؛ در مصر، کاهنی بیماری وی را با آب دریا درمان

۱. این قسمت ترجمه‌ای است به اختصار از بخش زندگی افلاطون کتاب:

the lives and opinions of eminent philosophers by Diogenes laertius / c.d.yonge/ london/ 1901.

این کتاب ارزشمند بعنوان عمده منبع شناخت حکمای یونان در بررسی نیز با نام «فیلسوفان یونان»: دیوجنس لائرتیوس/ بهراد رحمانی ۱۳۸۷ نشر مرکز، موجود است. ارجاعات بعدی این کتاب به منبع مذکور، به جهت سهولت دستیابی خوانندگان از همین برگردان موفق خواهد بود.

۲. گرچه این نقل در دیوجنس لائرتیوس نیامده اما در مثل‌های کهن در باره افلاطون آمده است: "در کودکی زنبوران روی لبان او می‌نشستند و از حکمت او شهادت و انگبین می‌ساختند!"

۳. شاید از آن‌جا که قریحه حقیقی وی روی در عالم روح و تفکر داشت.

نمود و پس از آن او نیز چون هومر به اعجاز مصریان در درمان امراض ایمان آورد؛ او حتی در اندیشه آشنایی با مغان پارس و سقر به سرزمین‌های آسیای میانی یا باختری در شرق دنیای کهن نیز بود که به علت جنگ‌های جاری این منطقه در آن روزگار از این مهم بازماند. او پس از بازگشت از سفرها در ورزشگاهی بیرون از آتن در مرغزاری که هکادموس نام داشت زندگی را از سر گرفت و گرچه به نقل از تیموتیوس آتنی او آوایی کم جان داشت اما به گفته تیمون او آوایی دلنشین و نثری آهنگین داشت.

افلاطون سه بار در زندگی‌اش به اردوکنش‌های نظامی نیز ملحق شد از جمله در تانگارا، کورینت و دلیوم وارد عمل شد و در این جا به اخذ نشان دلاوری نیز نائل آمد؛ وی آموزه‌های هراکلیتوس، فیثاغورث و سقراط را با هم درمی آمیخت. چنانکه در پایداری حواس تابع صیوروت هراکلیتوس، در معقولات یا تفسیر اعداد فیثاغورث و در منش سیاسی تابع سقراط بود. از مهم‌ترین فرازهای اندیشه او آن است که چیزهایی هستند که روح آن‌ها را از طریق حواس همچون چشم و گوش درمی یابیم و چیزهایی دیگر هستند که تنها خرد محض آن‌ها را در ساحت مجردات و ایده‌ها درمی یابد. این ایده‌ها که خاستگاه شناختشان همان خرد مجرد و نامتناهی است، تنها در امکان حلولی خرد محض قابل درک‌اند؛ از جمله درک مفهوم محض تناظر و تمایز، یگانگی و فزونی، حرکت و سکون و... بنابراین هر مفهوم واجد معنایی در خود است که آن را سرمون یا ایده ظهورات قابل قیاس با آن می‌سازد از جمله مفهوم عریان جوهر، زیبایی محض، ایده زیبایی و...

او می‌گوید: "از آن جا که چیزی به نام "یاد" وجود دارد پس اشیاء می‌باید واجد مفهومی به نام ایده باشند، زیرا یاد یا "محفوظه ذهن ما"، تنها به چیزهایی پایدار و ثابت یعنی "سرمون‌ها" (ایده‌ها) تعلق می‌گیرد؛ حتی جانوران از آن‌جا خوراک‌ها را تشخیص می‌دهند که شباهت آن‌ها را با ایده و نمونه مثالی فلان خوراک درمی یابند."

افلاطون سه بار در زندگی خود به سیسیل (جنوب ایتالی) که حاکم جبار آن دیونیوس نامی بود سفر کرد و همواره گرفتار زد و بندها و مخاطراتی شد. دیونیوس در صدد استفاده ابزاری از نبوغ افلاطون بود اما ظاهراً علی‌رغم تمایل این حاکم به او، افلاطون با کردارهای جابرانه وی سرسازش نداشت؛ دیونوسیوس نیز چون از او به خشم آمد دستور داد تا او را به بردگی بفروشند؛ آن‌گاه وی را به دستور او به آگینا بردند و در آن‌جا به معرض فروش گذاردند!

در پی این ماجرا و شور و خروش، خارماندروس نامی در آمد که طبق قانون آگیناییان، نخستین آتنی که پا به این جزیره بگذارد سزاوار مرگ است! و از این روی این تازه‌وارد (افلاطون) باید اعدام شود! اما کسی پادرمیانی کرد و با فیلسوف خواندن وی او را از مهلکه رها کرد، سپس آنیکرس نامی وجهی پرداخت و او را آزاد ساخت. نزد دوستانش به آتن بازگردد. افلاطون بعدها نیز برای آشتی دادن آن فیلسوف به سیسیل: دیون و دیونوسیوس راهی سیسیل شد اما کاری از پیش نبرد و پس از بازگشت، روزگاری نیز مردم تبس و آرکادیا از وی دعوت به عمل آوردند که همواره افتتاح مگالوپولیس وی قانونگذار آن‌ها باشد اما افلاطون چون دریافت که آن‌ها صرفاً مورد تاکید وی "اشتراک مالکیت" را بی‌معنا می‌دانند از رفتن امتناع کرد. فاوونوس در هشتمین فصل از بوستان ادبی-تاریخی خود می‌آورد که: "افلاطون نخستین کسی بود که برهان به شیوه سؤال و جواب و گفتگورا به حد اعلا ارائه کرد و نیز اولین کسی بود که برای لئوداماس تاسوسی حل معما از طریق تحلیل را شرح داد؛ نیز اولین کسی بود که در بحث‌های فلسفی عباراتی چون اضداد، عناصر، جدل، کیفیت و اعداد مجذور را به کار برد و از جمله به سطح صاف اشاره کرد و نیز لزوم عنایت خداوند در امور را مطرح ساخت." هراکلیتوس نامی نیز تصریح می‌کند که وی در جوانی به قدری مأخوذ به آزم و نیز فردی منظم بود که هیچ‌گاه کسی خنده آشکار وی را ندید.

همچنین روایت است که چون افلاطون گفتگوی "لیریس" را برای کسانی

قرائت می‌کرد سقراط فریاد برآورد که: "به هراکلس سوگند می‌خورم، این جوان چه دروغ‌ها درباره من می‌گوید!" زیرا او در آثارش به نتایجی می‌رسید که سقراط هرگز عنوان نکرده بود. افلاطون در هیچ‌کجا از آثارش جز فایدون و آپولوژی نام خود را نمی‌برد! او پس از مرگ در همان آکادمی (مکان تدریس خود) دفن شد و تمام دانشجویان او در مراسم خاک‌سپاری‌اش حاضر شدند. گویند بر سنگ مزارش نوشته بود:

"آریستوکلس در پارسایی و پایبندی به حق شهره مردمان بود و حکمت‌اش فراتر از آن‌که مورد حسادت دیگران واقع شود؛ روح جاودان او در آرامش است، او پسر آریستون اکنون در جهان‌های دور سر می‌کند، پس هرانسان خوب طینت او را به جهت ورود به نندگانی خدایی می‌ستاید....".

پیشگفتار مترجم

کتاب بزرگ چونان نایاب‌ترین الماس در اعماق زمین است.
جان راسکین. گنج‌های پادشاهان

این کتاب در صورت یک اثر کاربردی گرچه در نوع خود یک کتاب دستی (handbook) آکادمیک است که می‌تواند سرمشقی برای چکیده‌سازی جامع آثار مطول و فاخر ادبی؛ عرفان و فلسفه بزرگ به غیر از معنای لزوماً انتقادی آن باشد، اما هدف عمده به ثمر رساندن این تریب و چکیده‌سازی همزمان، فارق از تسهیل و بهسازی مسیر و آشنایی شمار تازه‌ای از مخاطبان عمومی مطالعه مجموعه آثار افلاطون یا حتی آنان که تا به حال صرفاً چند مکالمه از وی را خوانده بودند، ارائه فرصتی به علاقه‌مندان مطالعه آثار اوست که قبل از این، یا آثار او را به طور کامل نخوانده‌اند یا احیاناً به هر دلیل تا امروز از رهنوردی کامل افلاطون مغفول مانده‌اند؛ با این امید تا این کتاب نیز جایگاهی همیشگی میان جامعه دانشجویان و فرهیختگان بیابد. گرچه تلخیص یک اثر نه تنها به این معنا که ضمناً به معنای توانبخشی، همخوانی و ستردن غموض از متن (به‌ویژه فلسفی) نیز هست. بدیهی‌ست جمع‌بندی تفهیمی و اختصاری آثار بزرگ و مفصل که در سنت حاشیه‌نویسی متون امری مسبوق است، (گرچه تا کنون در زبان پارسی به طرز شایانی صورت نگرفته) هم پیوسته سلیقه و کوشش خاصی برای تدوین و از قلم نیفتادن هیچ بخش یا عبارت ارزشمندی از اهم آثار اندیشمند یا نابغه

مربوطه را می‌طلبید و هم خود به ترتیب اهمیت آفرینش قلم از ۱- تألیف ۲- ترجمه ۳- تحقیق و تلخیص، در مرتبهٔ ایجاز و فشرده‌سازی نیز عاری از مایه‌هایی آفرینشی و نظام‌مند نیست. این همت گرچه دارای ظرفیتی نهان از تواتر و همذاتی افق مترجم و تقریرگر با نویسنده اصلی را نیز در بردارد اما تحقیقا درین کوشش بوده تا با فرا گذاشتن یک گام میسر از عرصه متن، پرتوی ثمربخش بر مطالعه آن بیفکند که پیشاپیش ترجیح خواندن متن اصلی را ولوبه صرافت دریافت متفاوتی از روند مباحث ملغی می‌سازد.

بدین معنا این کتاب در عین اینکه به ذمه خود دستکم واجد استطاعت جبران ضیق زمانی زندگی امروز و تاثیر صریح و موجز بر اندیشه خواننده است، رنگمایه نخستین حکمت عظیم افلاطون را بکار بسته تا تابلویی مغتنم از فراگشت فلسفه را بسازد.

باری گرچه ترجمه و تلخیص کل افلاطون حدود دو سالی همت من را (همه‌نگام با ترجمهٔ بنجامین فرانکلین) به نهایت بضاعت ام ستاند، اکنون که این کار برای نخستین بار در ایران به کتـابهای بزرگ به ظهور می‌رسد، مقصودان دانش‌اندوزی این کمترین از آن حکیم ورجاوند، مسیر حرکت را برای دانشجویان، اساتید و مشتاقان یا آغازگران مطالعهٔ فلسفه، ادبیات، ادیان و عرفان تسهیل کند. گویا این که خواندن اصل افلاطون دست‌کم در انگلیسی، فرانسه یا آلمانی، حتی برای آنان که یونانی نمی‌دانند نیاز به توصیه و یادآوری ندارد چه، حدود چند سده است که در زبان‌های غربی ترجمه و خوانده می‌شود و تقریباً زیربنای قابل ارجاع جوهر فلسفه‌های راستین از ارسطو تا هایدگر را تشکیل می‌دهد؛ در غیر این صورت آن شمار از خوانندگان پارسی که زبان‌های لاتین نمی‌دانند، طبعاً خواهند توانست برای خواندن کل آثار وی از زحمات ستودهٔ مترجمان فارسی، به خصوص استاد فقید گرانقدر دکتر محمدحسن لطفی در برگردان کامل آثار افلاطون (۴ جلد)

نشرخوارزمی، همچنین فواد روحانی و محمود صناعی (چهار و پنج رساله) یا باقی برگردان‌های مقبول بازار بهره لازم را ببرند؛ مضاف بر آن‌که در این مقال جای تأکید صریح دارد که هدف اصلی این کار البته چکیده‌سازی صرف نبوده بلکه همه‌نگام، تفهیم و همخوانی آسان را نیز منظور نموده تا بدین معنا خوانندگان قدیم افلاطون در فارسی را نیز از آن بی‌نیاز نکند.

لازم به یادآوری است در این برگردان و ایجاز توأمان، برای کلیدی‌ترین واژه افلاطون یعنی ἀρετή (Arete) یا معادل Virtue در لاتین به عنوان مفهومی پایه که اغلب مباحث سقراطی یا افلاطونی افلاطون به آن ختم می‌شود و در تمامی سنت تاریخ حکمت غرب به معنای والاترین گُربزی، لیاقت، یا قابلیت بودن و قوه‌ای از استعدادی نستوه و درخشان به شدن به کار رفته است، همان معادل ملموس قابلیت یا نگاه در تشخیص خود از این معادل، به طور عموم واژه برازنده "فرزانی" را در پیشوند (نهاد) تا گرچه فرصتی مغتنم برای ساختن معادلی فاخر نیافتیم دست‌کم به تکوین ذهنیت دقیق خواننده در افزودن مفهومی تراز از فرهنگ جهانی به خزانه فرهنگی زبان دلکش کمک رسانده باشیم و به همین ترتیب برای برخی مفاهیم مثل Being / εἶναι بودن و هستی و - not / οὐκ نبودن Δένείναι Being یا معکوس آن "عدم" به معنای نبودن را نهادم یا دست بالا برای تفهیم بیشتر، آن را با همان هستی یا نیستی توأم ساختم. در موارد ضروری نیز اصل یونانی را به جهت یادآوری در متن یا پانویس ذکر نموده‌ام. در محورکل کار به همان ترجمه انگلیسی مورد استفاده اکتفا نمودم و تطبیق برگردان‌های انگلیسی با اصل یونانی را امتیازی ندانستم جز این‌که وقت بیشتری از اتمام سودمندانه این کوشش می‌گرفت چه، دلیلی بر این ندیدم که مترجمان انگلیسی را در پشتکار و صداقت‌شان ناقص ببابم پس ترجیح دادم غنیمت وقت را صرف پیشروی مفیدتر خود از درک، تفهیم به ایجاز و ارائه هر چه ارزنده‌تر مواد مورد بحث مکالمات و ارائه صورتی کامل و درس‌گونه از نوشته‌های افلاطون سازم.

نکته حائز اهمیت دیگر این‌که: آن احاطه غایی که فرآورده رسیدن به پایان جریان بطنی یک مطالعه، یعنی گسترده‌تر شدن افق مطالعه ما از فلان مکتب یا نویسنده است (پیرتر شدن و مجرب‌تر شدن مان) البته موید آن نیست که خاستگاه نوجویان یا کسانی که پس از ما وارد این عرصه می‌شوند و به همان اندازه روز آغاز ما، مشتاق افزودن دانش خویش هستند را مورد بی‌اعتنایی و غفلت قرار دهد؛ حتی چه بهتر که هر نسل، آثار بزرگان کلاسیک را به زبان رسای خود ترجمه کند تا بدهکار چیزی به پیشرفت منطقی زبان زمانه خود نباشد گویان‌که وظیفه اصلی مترجم یا نگارنده در این جا تعیین حدود اصالت آثاری است که با گذر زمان مکرر یا بلااستفاده واقع نمی‌شوند و به زبان ساده در روزگار میان‌سالی یا پیری نیز (چون افلاطون) همانقدر به شگفتی مان می‌آورند که در روزگار نوجویی مان؛ زیرا شاید دست در خطه گمانه‌ها و استراری برده‌اند که افزونی تجربه و گذر عمر ما هرگز رجوع به آن را ناکارآمد نمی‌شود. ادبیاتی که چون گنگشتی از ساحت افلاطون یعنی حقایق مورد اشاره او می‌گذرد و بیان می‌کند که در مرتبه‌ای رازورانه‌تر، پیام کتب مقدس فرهنگ بشری را دریافته است) چنان‌که جایگاه اخباری سترگی از برای روشنی حرکت خود می‌یابد که اگر هم به مصاف آفریننده‌ای یا ناظرانه روابط جهان آدمیان نرود، فرصت خود و مخاطب خود را صرف تئور یا تخری کاذب ابعاد جهل خویش نمی‌کند یا حتی در ساحت علم نیز عامل تفکر در مقام یک محقق نوجوی علوم قهراً تصور نمی‌کند که آن مطالب علمی که در طی طریق اخذ مدرک دانشگاهی خود آموخته یا همچون تخصص کاری برگزیده در برابر آن چه اهمالاً غیر علمی می‌نامد (فلسفه، ادبیات و عرفان) جایگاه حقیقت در برابر خرافه دارد! زیرا چه بسا اتفاقاً علم‌نمایی وی است که هنوز آن چنان در کوره حقائق آن معلومات روحی مندرج در ادبیات، فلسفه و عرفان به پختگی و شیوایی مقبول سخن دست نیافته و چنان در اغفال کوتاه‌دستی یا کم‌همتی وی از این رازجویی‌ها واقع است که سطحیت خرافاتی او چون جبهه‌ای ناکارآمد در برابر حقائق متعال و مورد شهود حکمت که نیز غایت علم راستین است و فنی

الحال از چشمان ظاهربین وی مکتوم مانده- رنگ می بازد؛ گرچه با تأسف، حتی در هنگام اذعان قلبی نیز تن به هیچ خضوع یا تغییری نمی دهد! و این از مُقدرات بولعجب و تاریخی بازی نابرابر کفر و ایمان بوده است؛ گرچه این هم‌آوردی چیزی از حرمت حقیقت هستی نمی‌کاهد مگر آن که سرانجام ابرازان حقیقت را چونان پیروز حقیقی این میدان در صعود از عقل ظاهراندیش سربلند می‌کند؛ به همین سیاق فلسفه‌ای نیز که با بنیان افلاطونی می‌آغازد به جای آن که بن‌بست واره‌ای به مسیر رهیافت‌های ثواب بیفزاید، چون مجرای اخباری دیگر به دریای روح جهان عمل می‌کند و زمینه‌ای متصل به عرفان نقش می‌زند.

و اما در تمامی مسیر استخراج مواد اصلی گفتگوهای افلاطون، حتی المقدور نشری کارورزی و سخته‌برنگزیدم مگر در مواردی که ناگزیر در پایان هر گفتگو تحلیل خود را در ملاحظه گنجاندم، بلکه بخصوص در گفتگوهای غیرجدلی‌تر، عام‌ترین نشانه‌ها را انشاء کردم تا عموم خوانندگان چنان چه به راستی خود را در جذبه ذهن بگنجانند احساس روانی بیشتری در خواندن کنند یا حتی بلکه این نثر چونان آرزوی دیرینه‌ام برای رسیدن به ارتقای سطح نامترقی عامی خوانی به سطح بالیده مطالعه در خواص؛ ضمن آنکه در این جا تمامی عناصر پراکنده یک گفتگورا در صورت امکان طوری مجتمع کردم که در عین فشردگی، احیاناً معماهایی که اغلب به دلیل همین پراکنش در ذهن خواننده از خواندن نثر مبسوط آثار ایجاد می‌شود تا حدودی حل و به صورت پاسخ مسائل پیش‌بینی‌ناپذیر حین بحث، ارائه، تسهیل و متمرکز شود. اهم مطالب را عموماً در کسوت قصار یا دنباله افزوده بحث با علامت آغاز (❦) نشان‌دار کردم و پایان هر گفتگوی اصلی را نیز با نشان اختتام □ و آن چه در حاشیه روایت گفتگو بود را در قلاب [] نهادم؛ علامت اشاره (←) نیز به اقتضای شالوده ریاضی‌وار اغلب مباحث به نوبه خود کمک قابل توجهی در تجهیز حرکت استنتاجی ذهن خواننده می‌کند و عطف توجه وی در جذب موارد روند مجهول به معلوم را متمرکزتر می‌سازد.. تمام پانویست‌های کتاب نیز تا آن جا که کوشش بر آن بوده

است تکرار مکررات پانویست‌های لاتین یا مجموعه کتاب‌های در مورد افلاطون در تاریخ نشر پارسی طی این یک سده نباشد، از مترجم است. همچنین آن‌چه غیر از گزارش من در متن هر مکالمه موجود بود و در دل چکیده من از متن اصلی نگنجید را آشکارا آن قدر قابل ذکر نیافتم تا چیزی به معلومات ارزشمند قابل درج در حافظه خواننده امروز بیفزاید؛ هرچند تا حد ممکن چیزی حذف نشد بلکه اگر در صراحت جریان ناب برگردان جایگاهی حیاتی نمی یافت چون ماده‌ای مفید به جریان بازآفرینی تقریر پیوست تا به کارآمدی آن بیفزاید چه، گرچه کار من برداشتی کاملاً شخصی از افلاطون بوده است اما برداشتی که صرف نظر از ترجمه عین به عین و اندک ملاحظات قید شده من در پایان هر گفتگو، ابتدا از مرزهای اصالت خود نوشته‌های افلاطون یا نهایت حقیقت مکتوم در آن‌ها عدول کرده که این البته گواه هنجار مألوف همداتی با یک اندیشه و تکرار آن در زبان دوم است و چرا که البته این همداتی با اندیشه دیگری آن هم از ورای دوهزار و چهارصد سال، باید واجد ساختاری دقیق و درون محور از عدالتی آسوده خاطر در باززایی آن اندیشه باشد. محض افق‌ها می باشد، زیرا مواد و مفاهیم در این کار چنان به هم نزدیک شده اند که کلیت افق افلاطون را حتی واضح تر می سازند. مفید فایده آن که منتقد یا خواننده افلاطون با امکان تسهیل خواندن آثار کامل او بیشتر به بحث مسلط می شود تا برعکس مجبور باشد به خاطر فقدان زمان کافی دست به گریز برداری متفرق از آثار مختلف او یا دست بالا خواندن شش یا هفت مکالمه او بزند یا مُردد از عزم به شروع خواندن کل آثار باشد، حال آن که مالا این غفلت در پوشش کامل معلومات وی، منجر به نظری شود که مثلاً پاسخ مستدل آن درست در همان بخش از آثار افلاطون آمده باشد که او غافلانه آن را از نظر نگذرانده بود؛ از این لحاظ و صرفاً بدین معنا معتقدم در این جا افلاطون برای نخستین بار در پارسی بازآفریده شده است تا فرصت خوانش مطلوبی در اختیار خوانندگان خوش ذکاوت و ملالت گریز امروز و البته فردا قرار دهد؛ از سویی تا آن جا که خود دیده ام مگر معدودی از جامعه

دانشگاهی یا افراد خاص، عموم خوانندگان یا منتقدان به ندرت جز همان چند مکالمه معروف یا کتاب جمهور و قوانین، کل آثار این حکیم بزرگ را به یکباره خوانده‌اند مگر دست بالا به گزارش فلان محقق غربی در نقدش از این کلیت اکتفا نموده باشند؛ پس امید مضاعف تا این کتاب جایگاهی همیشگی در درس‌گفتارهای افلاطون بیابد و منبعی روان و مقبول برای علاقه‌مندان رو به افزایش خواندن کل آثار او باشد. همچنین در مورد منابع ترجمه گرچه مبنای کار من همان ۴ جلد نفیس مجموعه آثار افلاطون (چاپ انتشارات لیثرباند ایستون از کالکتیکات ایالات متحده به ویراست جان کوپر/ 2001) بود اما همواره پنج یا شش ترجمه مختلف انگلیسی رادر پیش چشم داشتم که ظاهراً تفاوت‌های فاحشی میان تصحیح و استخراج‌شان از اصل یونانی یا لاتین موجود نبود و این خود تا حدودی زحمت مفروض و تقریباً بی‌حاصل انطباق با فرانسه یا آلمانی را نیز مضمّن می‌کرد. نکته حائز اهمیت دیگر بحث همیشگی انتقال دقیق مباحث سقراط توسط افلاطون امکان یا میزان امکان آمیختن اندیشه‌های خود وی در جوف مکالمات است. من به دیوجنس لائرتیوس که سقراط گفته بود افلاطون حرف‌های مرا با افزوده‌های متفاوت ارائه می‌کند، صرف نظر از مواردی در مکالمات ثبت شده افلاطون است که ردپایی از سقراط در میان نیست (قوانین و ...) که البته از تاثیر جوهر نگرش سقراط نیز به دور نیست و نیز با در نظر گرفتن این فرض که چنانچه افلاطون مباحث را عین به عین در فاصله کوتاهی از زمان وقوع آنها ثبت می‌کرد و از اینجا می‌توان احتمال داد مکالماتی که سقراط در آنها نقش دارد می‌بایست مربوط به قبل از مرگ سقراط در ۳۹۹ پ.م یعنی حدود ۲۹ سالگی افلاطون باشد.

و همچنین قیاسی مقتضی با گزارش گزنفون از عقاید سقراط که واسطه‌ای مفید برای این ارزیابی وفاداری افلاطون خواهد بود: برای نمونه اشاره به خویشتن داری درگزنفون (خاطرات سقراطی ۳/۴ و ۱/۵) و در افلاطون (چارمیدس/ مهار نفس)؛ یا نیز با در نظر گرفتن گزارش گزنفون از حکمت‌های

شیرین مختلف سقراط در زندگی‌اش در میان مردم آتن که مشابهت‌های بسیاری با گزارش‌های افلاطون دارد (که بنا به اقتضا در پانوشته‌ها آمده است) از جمله وضع قوانین نانوشته توسط خداوند در گزنفون (خاطرات سقراطی ۴/۴) و افلاطون (مقدمه قوانین در همین کتاب)، می‌توان تا حدود بسیاری مطمئن شد که گرچه میزان دخل و تصرف یا استقلال افلاطون در بیان آراء و مباحث مشخص نیست اما او در عین این که گزارشگر چیره دستی در ضبط عقاید استاد خود و پیشینان بوده (بسیار دقیق و کار آزموده تراز گزنفون) در اغلب موارد نیز مباحث مشترکی را عنوان نموده که در گزارش نویسنده معاصر خود (گزنفون) از عقاید سقراط نیز با همان محوریت بحث یافت می‌شود که البته این می‌تواند تایید ضمنی آن اشاره او در نامه‌ها باشد که هیچ عقیده‌ای را به نام خود ننگاشته‌ام و عموم هر چه آمده بنام سقراط است (نامه دوم نامه‌های منتخب به افلاطون) گواينکه آشکارا در مواردی که سقراط سکان بحث را به دست دارد دستکم در همان موارد و تا حدود بسیاری از خلوص طريق او بعنوان مصدق آن جهان بینی خاص عدول نکرده است. و این البته هیچ ربطی به عقیده‌های مستقل تفکر افلاطون از جمله بسط و طرح «ایده» و مثلاً در شاخص مهمی در آثار متمایز او چون "جمهور" ندارد.

و اما در مورد علت چیدمان فهرست موضوعی مکالمات به ترتیب اولویت پیشنهادی این کتاب لازم به توضیح است که با تمام این تفاسیر چه افلاطون مکالمات سقراطی را در همان جوانی نگاشته باشد یا پس از مرگ سقراط (که البته تا نبود منبع متقن احتمال نوشتن و ثبت مکالمات در مدت درازی پس از مرگ سقراط مثلاً دو یا سه دهه بعد چندان معقول نیست) و صرف نظر از حدس و گمان‌های تاریخی در باب اصل نظم گاه‌شمارانه (chronological) دقیق نوشته‌های افلاطون یا برداشت موادی از نص صریح مکالمات مگر در موارد محرزى همچون کریتياس در دنباله تیمائوس که

از متن خود اثر ... می‌شود و طبعاً رعایت شد نه از چاپهای مرسوم غربی تبعیت کردم و نه به گمان ورزی کارشناسانه تاریخی در باب اولویت جایگاه مکالمات و آثار دیگر پرداختم. چرا که به نظرم خدمتی کارساز به اصل اول و آخر تکامل فرهنگ ذهنی خواننده نمی‌کرد بلکه ترتیب قرارگیری این آثار متفرق را حتی الامکان بر دو اصل موضوعی قرار دادم.

۱- سیر مفروض حرکت سقراط از ابتدا تا گفتگوی فرجامین او در زندان (فایدون) که پایان حیات او و آغاز میزان وام داری سترگ افلاطون به مرجعیت او را می‌رساند و در این صورت طبعاً شاید بسیاری مکالمات شخصی افلاطون (پس از مرگ سقراط و در غیاب او) نیز در جایگاه نمایان این آغاز به پایان واقع شود که البته تفاوتی شایان توجه در اصل جذب معارف افلاطونی سقراط نیز نمی‌کند ولو خواننده بر این تصور باشد که حکامه سقراط (آپولوژی) یا بقای روح (فایدون) می‌توانستند براساس اصل مفروض در ابتدای کتاب و باقی آثار تابع محور سنی افلاطون تا روزگار پلوتینوس باشند خواه حتی در آن صورت آیا لطمه ای به موازین فرهنگ ذهنی افلاطون وارد می‌آمد یا برعکس همچون به زعم من ایجاد فضایی نابجا در تطور مباحث می‌کرد حال آنکه برعکس با این چیدمان به نسبت گره گشایانه، سقراط طلایه دار آغاز به انجام فلسفه و مباحثی معین است که خواه حتی پس از مرگ او در تداعی افلاطون میانسال یا پیرسال صورت گرفته باشد. اما با مرگ او چونان مرگ افلاطون و نه، ژرف تر از آن، چونان مرگ هریک از ما، به غایت حرکت تکاملی خود می‌رسد.

۲- و از اینجا طرح انتظامی ذهنی و آزاد برای خواننده کل آثار افلاطون که نخست، سامانه‌ای است از شاعرانگی و ملاحظت گفتگوهای به نسبت ادبی‌تر در ابتدا و دوم عبور به خوانش ناگزیر بررسی‌های خشک هر چند کلاسیک سیاسی-اجتماعی‌تری چون قوانین و جمهور و در

مرتبه سوم برای خواننده به مراتب مدافع جدل و ممارست استدلال ذهنی، دنبال کردن فضای آثار جدلی، فلسفی یا حتی سفسطی بررسی مفاهیم در گفتگوهای این بخش همچون پارمنیدس، سوفست... و دست آخر در مرتبه چهارم، آن چند گفتگوی پایانی شامل آپولوژی، کریتون و فایدون که مستقیماً به اختتام بحث‌ها و زندگی سقراط همزمان با مرگ او در هفتادسالگی (۳۹۹ پ. م.) مربوط می‌شود ولو آنچنان که ذکر شد لزوماً نمودار منظم و متناظر پیشروی شخص افلاطون در مدار تکوین اندیشه او براساس گذر عمر خود وی که حدود ۵۰ سالی پس از سقراط را شامل می‌گردد نمی‌باشد؛ بدیهی‌ست در غیر این صورت باید ترتیب زمانی صرفاً مفروضی را می‌پذیرفتم که از دوران بلوغ در مورد تقدّم و تأخر زمانی گفتگوها لحاظ شده بود و گاه فراتر از همین گفتگوها متخصّصین امر نمی‌رفت؛ وانگهی به نظر لحاظ کردن این ترتیب (۱- ادبیات ۲- سیاسی، اجتماعی، قانونی ۳- جدلی ۴- مرگ سقراط) بی‌نیاز از نشان دهنده هیچ اتحاد الزامی در رویکرد تاریخی نظم مکالمات باشد. بر فرض انتخابی پیشنهادی در رهیافتی به کارنامه فلسفی زندگی افلاطون نیز نیست؛ گواهی که مواد مطروحه در تمام گفتگوهای این سه محور گاه خود به خود در همدیگر نیز باآوری می‌شوند و صورت مجزایی را طی نمی‌کنند، همانطور که برای نمونه گفتگوهای متعدد از مفهوم فرزاسی (قابلیت) در ساختن انسان کامل باستانی یا سرزمنون (ایده) چونان پیرنگ بدیع این جهان بینی تقریباً در عموم گفتگوها جریان دارد.

از امتیازات کار روی یک فلسفه مرجع یا نص باستانی (ولو افلاطون در متن عصری می‌زیست که دست کم دو قرن تفکر مکتوب فلسفی پشتوانه آن بود) آن است که محقق یا مترجم مجبور به لحاظ کردن ضروری منبع‌شناسی ارجاعی نیست یا به زبان ساده، خواندن آثار اندیشمندان یا متأثران پس از

نابغه مورد نظر در این میان محلی از ضرورت ندارد زیرا در این جا، اثر (همچون افلاطون) بر خاستگاه مرجعیت خود استوار است یا گاه اگر احیاناً در روزگار خود به سبب جنگ ها و نزدیکی مراکز تمدن باستان به هم (از جمله نبردهای پارسیان و یونان در ماراتن یا لشکرکشی خشایارشا به غرب و...) بالطبع متأثر از فلسفه‌هایی مجاور بوده، عدم منابع کافی و متقن امروز، ما را مگر در اندک شواهدی در اقرار شخص نویسنده - یا گزارش‌های معاصر - که امروز به دست ما نرسیده تا حتی معماهای یک کار تطبیقی را بری از ظن و گمان کنند، به بیش از نظریه‌های آغشته به ظن در ربط دادن هسته بینش حکمت یا میراث قومی او به اقوام مجاور، دوستان یا استادان وی یا یکسان‌نگاری اگر نه جوهری هم عرضی جهان‌بینی‌های روزگار کهن راه نمی‌برد؛ گواهی که زاویه دید افلاطون، خود پیوسته در یک نگرش عموماً مستقل به جهان است که علی‌رغم هر مشابهت با افکار از هر کجا، آشکارا به زهدان بومی و درون‌مرز اندیشه فلسفی در خاک یونان تکیه دارد؛ چه آن‌که، هرچند مثلاً مصریان فلسفه یونانیان را در قیاس با قصر مجسمه‌سازی و علوم خود طبلی تو خالی می‌دانستند یا به هر عنوان ردپایی از مشابهت با متناظر افلاطون به هستی، در مشارب باستانی آسیای میانه موجود باشد، قرار نیست او یا سقراط یا نبض فلسفی تفکر یونان را حتی با وجود تأثیرات محتمل و ظریف‌اش از مصر، تمدن‌های سامی یا موبدانه پارسی، چونان مللی معروف و همسایه در جهان باستان، طابقی النعل به نعل متأثر از یکدیگر قرار دهیم، زیرا چه بسا کیفیت یگانه این اندیشه‌های فلسفی با آبخشورهای مرجعیت جغرافیایی خود بیشتر مانوس‌اند تا تأثیرات تام و تمامشان از هر قلمرو دیگر جهان تفکر یا عرفان؛ هرچند برعکس تأثیرات پس از مرگ افلاطون در حکمت غرب و شرق (چنان‌که در امرسن خواهید خواند) با یک تطبیق کارورزانه بی‌طرف، قابل پیگیری و پژوهش روان تری است.

آثار وافر مرکزیت بینش افلاطون به جهان هستی، در تمامی تاریخ اندیشه

دوهزار و چهارصد ساله پس از وی در جهان غرب و تا حدودی شرق، رکنی نقض ناپذیر بوده است؛ به خصوص تأثیر بارز او در متفکران صدر باستان چون سبیسرو، پلوتینوس (فلوطين) به منزله زبده‌ترین شارح باستانی جهان عقول افلاطون (که خواندن آثار او پس از افلاطون اکیداً توصیه می‌شود) و فیلون اسکندرانی، نخستین کسی که گرچه یک یهودی مقیم اسکندریه بود اما با پشتوانه استدلالی این مکتب به تفسیر و تأویل تورات شتافت و نخستین گام مدون را در جهت همگرایی افق‌های همگون فلسفه و دین برداشت؛ همچنین سنت آگوستین و در قرون میانه توماس آکوئینی و آثار دلنواز بزرگان صدر رنسانس ایتالیا از جمله فیچینو (الهیات افلاطونی / نامه‌ها و ...) و میراندولا، نیز در دوران بالنده فلسفه اسلامی تأثیر او در طالعان مکتب کلام، حکمت و عرفان ایرانی-اسلامی از جمله حکیم ابونصر فارابی، شیخ الرئیس بوعلی سینا، عزیزالدین نسفی و ... بسیار بوده و گسترش یافته فتوحات اسلامی تا غرب اروپا از جمله ابن خلدون در اندلس تا ابن رشد، کندی، حکمت صدرایی و ... از طرفی تا آن جا که به فرد افلاطون مربوط می‌شود اکنون که برای نمونه، آثار فاوَرینوس رومی (۸۰-۱۶۰ م.) از قرن دوم پس از میلاد رستی به دست ما نرسیده است، زندگی‌نامه‌ای مقرون به منابع روزگار افلاطون، شیرین‌تر و موثق‌تر از کتاب "زندگی و آرای مشاهیر حکمت یونان" اثر دیوجنس لائرتیوس (بین قرن سوم تا پنجم میلادی) سراغ نداریم که اتفاقاً منابع پیش از خود از جمله فاوَرینوس را در اختیار داشته است؛ در مورد سقراط نیز هر آن چه غیر از گزنفون (خاطرات سقراطی) و دیوجنس لائرتیوس آمده یا متأثر از این دو منبع است یا ریشه در خیال‌ورزی محققان یا مورخان متأخر غربی دارد. با این وصف من در مقدمه، با وجود سترگی و شاعرانگی نفس‌گیر نثر رالف والدو امرشن امریکایی، یک سخنرانی از او در باب افلاطون را در این کار ترجمه کردم و آن را چون

۱. از کتاب ارزشمند «مردان نمونه» یا بزرگان فرهنگ غرب که ترجمه کامل آن به اتمام رسیده و به‌زودی از همین قلم چاپ می‌شود.

زینتی در ابتدای کار نهادم که به نظرم خواندن اش برای خواننده عاری از لطف نیست و دست کم ما را با نگاه موحد یکی از ستارگان تابان جهان فرهنگ بشری به افلاطون آشنا می سازد؛ گویان که خواننده می تواند این مقاله را پس از خواندن افلاطون نیز بخواند گرچه از ابتدا خواندن دقیق آن نیز طرف لذتی خواهد بست. افلاطون حتی در گفتگوهای سفسطی، پیچیده و بغرنج اش چون "پارمنیدس" و با وجود تاب سوزی ذهنی در هنگام خواندن این بافه خستگی آور ریاضی وار، از آن جا که حکمت ریاضیات (و نه علم صرف بی مقصود) را در اخذ نتایج عالمانه منظور می کند، متعاقباً تأثیرات به سزایی در انتظام ذهنی خواننده برجای می گذارد که مدتی پس از گذر از آن، ناخواسته در منضبط کردن خواننده بر گزینش حتی کاردانه تر آثار ادبی رخ می نماید و از این جا است که می باید به تعادلت صریح نگاه افلاطون و ارسطو نیز نزدیک شد؛ گرچه ارسطو سلسله دار عقل متعقل است و در این تطور نقدی و اخلاقی کاملاً استادانه عمل کرده یا در مجموع تأثیرات بحث جدایی نفس از ماده پیش رفته است اما جز کاوش در کران های عقل، در ایجاد بین، حلاوت افلاطون را به ما نمی دهد، چه آشکارا می توان به دل روشنی تفاوت علم پررنگی وجه ایقانی او از ماورای ماده را در قیاس با پیامبروارگی حکمت افلاطون دریافت؛ گرچه حتی خواندن چند کار مهم او غیر از تجسم فضایی از نظریات حکمای معاصر وی و استادش، اتفاقاً برای تجسم فضای درستی از تمایز روش او با آن نور بشیری که در افلاطون طلوع می کند و در ضمیر ما به الفت می رسد مهم است؛ از جمله آن که افلاطون پس از بیان حقیقت بزرگی چون "ایده"، دست کم برای تفلسف هم شده، زمانش را با پیگیری بیهوده پرسش هایی چون یکی بودن ایده و اعداد فیثاغورثی هدر نمی دهد و به همین دلیل به نظر من اساس نگاه و فلسفه این دو استاد و شاگرد با هم سنجیدنی نیست.

از سویی خواندن آثار او از جمله بخش های تربیتی جمهور یا حتی قوانین همچون آرمان واره احداث کشور برینی در روزگار خود قطعاً در ایجاد بینش

متعالی و کلاسیک یک جوان ضروری است و گرچه عملاً آن را در جهان تکنورده عاری از روح فعلی قابل اجرا نیابد، اساسی روشن برای درک آتی جامعه متمدن به وی می‌بخشد.

افلاطون نیز به سان تعبیر قدما از هومر و شکسپیر، ترجمان خود طبیعت است (و این تشبیه معانی گسترده‌ای دارد)؛ بزرگانی چون گوته معتقد بودند: کل اندیشه غرب پس از افلاطون چیزی جز تکرار گفته‌های او یا حاشیه‌ای بر حقائق او نبوده است^۱ و این به دلیل آن است که مفاهیم در آثار او خود به صورت ایده‌هایی ابدی جلوه کرده‌اند زیرا جنس حقیقت همواره واحد است و جوهر آن پیوسته به صور گوناگون در ادیان و مکاتب اصیل تاریخ بشری تکرار شده و افلاطون در این جا به قول امرسن به عنوان مبداء اندیشه‌ای جامع و محاط در حقیقت عمل می‌کند و هم از این روست که صرف نظر از پیام ادیان یا عرفان‌های عظیمی چون یونانی، مولوی، حافظ و... وی به عنوان اصلی از بشارت دینی که خود به شخصه منطقی به آن است عمل می‌کند؛ تفکر پس از او (از جمله مثلاً حتی دکارت، کانت، هایدگر) جز بازاندیشی یا تکثیر منطقی همان واحد اولیه تفکر حکیمانه که سبب نامش اوست نمی‌باشد و گرچه انبساط می‌یابد اما در مبادی کلی‌اش ازان فراتر نمی‌رود؛ اگر کوشش عموم فلاسفه آن بوده است که با عقل محض و قاصر انسانی به حقیقت برسند و هرگز راه به یقینی امن در دل ما نبرده‌اند، افلاطون با نزدیک کردن حقیقت به فکر ما فلسفه را به مقام راستین‌اش برنشانده، امن‌ترین آشیان نهادمان را از آن خود می‌کند؛ گواهی که چنان‌چه هدف برخی تأمل در عرفان یهودی، مسیحی و اسلامی یا حتی بودایی باشد او همواره مصداق ضروری ایجاد زمینه حرکت برای این عده نیز هست؛ حرکتی که اگر چه فلسفی است یا کاملاً با عرفان اورفئوسی یونان باستان و جریان فیثاغورثی بیگانه نیست، باز به همین نسبت حاوی مایه‌هایی مؤثر برای ورودی زیربنایی به عوالم عرفانی مشارق جهان روح نیز به شمار می‌رود؛ از جمله دامنه گسترده تأثیر حقیقتی که

افلاطون آن را چون ارمانی بر غرب و شرق، روشن نموده نیاز به بازگویی ندارد و در قالب همان عبارت استعاری همیشگی ادبیات افلاطونی، تفکر افلاطونی، شعر افلاطونی یا... نشان خود را اعلام می‌دارد.

گفتگوهای سقراطی افلاطون به مثابه نخستین خاستگاه مباحث فلسفی و کلامی، سرلوحه حرکت مکاتب فلسفی پس از خود در جمله حوزه‌های مهم جهان غرب و آسیای میانه شد که نشانه بارز آن (صرف نظر از آن بخش عمدتاً دینی حکمت خسروانی سرزمین باستانی پارس) عرصه‌ای از یونانی‌وارگی مکاتب فلسفی مسیحی و یهودی در کلام و فلسفه دست‌کم پس از قرن نخست میلادی و روزگار فیلون بود. نیز لازم به یادآوری مجدد است که رسوخ این طرز مباحث دیالکتیک، در پی آیند فلسفه مسیحی، پس از قرن هفتم میلادی از سده‌های پیش از میلاد به جهان اسلام اگر نه در امهات اصول دین، که دستمایه حکمای صدر اسلام و پیش از آن افق‌های فلسفی شد تا با تطوری پابرجا، این آموزه‌ها را به مثابه اخباری قابل استفاده به جهان نبوی پیوند؛ کما این که پس از قرن دهم میلادی در جهان اسلام و مسیحی، حاشیه‌نویسی بر کلام و عرفان، صبغه‌ای مستقل و اطلاع‌رسان یافت و البته هرگز از ریشه‌های منحصر سنت فرارفت فلسفی یونان نگست و گرچه در حکمایی چون ابونصر فارابی، ابن سینا و... مقصود حرکت استدلالی عقل، دست‌بالا هدف به همپوشانی غایات مفاهیم متعال دینی می‌برد، باز مایه و بستر حرکت خود را از آن‌گونه خردورزی می‌ستاند که سقراط و افلاطون، ناخودآگاه مبداء مدون تولد آن بودند؛ چه، مسیر اینان نیز به راستی از حقیقت ادیان جدا نبود و این خود بر درجه اهمیت خواندن افلاطون برای طالب نوجوی حکمت‌های پسین می‌افزاید تا دست‌کم تطورات بعدی خود را حتی در حرکت به سوی عرفان از بدایتی موجه چون افلاطون بیاغازد. باری اکنون که تاریخ با چنین ابهامی آثار او را به ما رسانده به راستی چه تفاوت که اندیشه‌های او تحت تأثیر پارمنیدس، پروتاگوراس یا... بوده یا چه مقدار از افکار خود را به راستی از سقراط ستانده

یا بنا به مصلحتی در نهان داشتن خود، آن‌ها را به او نسبت می‌دهد؟ امروز همین بس که ما می‌دانیم او عاملیتی مؤثر در ترویج و بسط این افکار داشته و از این روی را می‌ستاییم و در گنجینه میراث فرهنگ بشری محفوظ می‌داریم.

در آخر:

امیدوارم جامعیت این کار مقبول نظر فرهیختگان و دانشجویان عزیز افتد و موجب گشودن مسیری برای کاری از این دست روی آثار باقی قدما شود و ما را نیز در راه سترگ و بلند بالایی دیگر که برنامه آتی برگردان شایسته صد کتاب مهم (عموماً برنگشته یا به شایستگی برنگشته) از کلاسیک‌های معظم ادبیات جهان است، نویسی افزون بخشد. پس از اتمام کتاب گفتاری آزاد و کوتاه نیز با عنوان "درک افلاطون" به پیوست افزوده‌ام تا به میزانی مختصر، گویای کلیت نگاه من به افلاطون و خواندن افلاطون باشد زیرا گاه دانستن یک حقیقت از میراث فرهنگ بشری موجب آگاهی شود تا خاستگاه کارهای خود ما نیز از بی‌حاصلی، وقت‌گیری و ناثوابی تهی گردد و عکس در موجودیت خود، روی در حقیقت والاتری داشته باشد، آن‌گونه که سقراط خود من که لزوماً اهل فلسفه به معنای غیر ادبی - عرفانی یا انتظام ذهنی آن نیستم و غیر از این فواید را ابطال وقت ارزشمند می‌انگارم، افلاطون را به عنوان آغازگاه حرکت ادبی درازدامن خود بر نمی‌گزیدم اگر هوایی یا پیرنگی از معارف ادبی یا رازورنگی اخباری در خود نداشت. سرانجام امید تا همت این کمترین به قدر حُسن‌نیت خود مقبول اهل دانش افتد و هر هنرمند، غیر هنرمند، عالم، غیرعالم و جان‌جویای تکامل در حال یا آینده را با نشستن بر روی سیم‌خَرچَر جلال افلاطون و پرواز در سپهر خجسته‌اش مهیای وصل به بهشت آرزو و حقیقت خود گرداند.

آمین:

هو وسیع کل شیء علماً

بهنام جهرزاد / تهران / مهر ۱۳۹۷ □

توضیح کوتاه در مورد امرسن

الف والدو امرسن، دانشور، فیلسوف، مقاله‌نویس، سخنران و شاعر آمریکایی سال ۱۸۰۳ در بوستون به دنیا آمد و به سال ۱۸۸۲ در کنکورد از جهان رفت. نبوغ و ادبیات وی تأثیر گسترده‌ای بر آمریکاییان و اروپاییان گذاشت. والت ویتمن شاعر و هنرمند نیویورک و روبرت فروست شاعر و نویسنده دوستان نزدیک وی بودند. در مفاصل تأثیر و نبوغ زندگی و افکار او در این مختصر نمی‌گنجد. از او شصت و یک مقاله، روزنگاشت، مکاتبه و... باقی مانده که به سان بسیاری از کلاسیک‌های معاصر ادبیات جهان هنوز یا به درستی ترجمه نشده یا از طریق ترجمه‌های رسا و سخته به پارسی برگشته‌اند تا خواننده پارسی نیز تصویری جامع از وی و تأثیرات او بر فرهنگ داشته باشد. امرسن همچنین از واپسین حلقه افلاطونیان کلاسیک جهان غرب بود. مقاله پیش‌رو به ضرورت از کتاب سخنرانی‌های وی موسوم به مردان نمونه^۱ (۸-۱۸۴۷) برگزیده شد تا انضمامی برگزارش مترجم از افلاطون باشد و موجب مسرت افزون خوانندگان را فراهم آورد. ترجمه امرسن به سان اغلب آثار کلاسیک استعاری از این دست به خصوص در حوزه نقد، ترجمه‌ای نفس‌گیر و صعب است که استعداد هر قلم را بر نمی‌تابد، چرا که نویسنده اغلب مفاهیم خود را در قالب جملاتی توصیفی یا نمادین و حتی از آن‌جا که شاعر بوده است، شاعرانه ارائه می‌دهد و فهم دقیق آن، پانویشت‌های متعدد

۱. Representative Men یا "سخنرانی‌هایی در باب نبوغ و بهره مردان بزرگ فرهنگ غرب".

را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. بدیهی است ترجمه مقاله افلاطون نیز به همین علت عاری از حل دشواری نبود، به خصوص که سخنرانی نخست این کتاب: "افلاطون یا فیلسوف" در اصل بیانیه جامع تفکر افلاطونی امرسن با رنگمایه افلاطون‌گرایی وی در زمان خود است، ازین رو تمامی کوشش‌م آن بود تا حتی گاه ناگزیر با پیش نهادن دو واژه برابر در مقصد برای یک واژه مبداء به منظور اصلی امرسن نزدیک تر گردم و برگردانم علاوه بر وفاداری به متن مثل همیشه ارایه ای از هسته مفهوم باشد تا ترجمان کاری عین به عین و سردرگم کننده از آب در نیاید و شخصیت حقیقی نشر آن فرزانه ارجمند در پارسی نیز به ظهور رسد. تمامی پانویشت‌ها در این برگردان از مترجم و فهرست منابع مورد بهره برای شکافت معماهای برگردان متن در پایان مقاله آمده است.